

پیراندللو و پیراندلیسم

شعله غلامپور

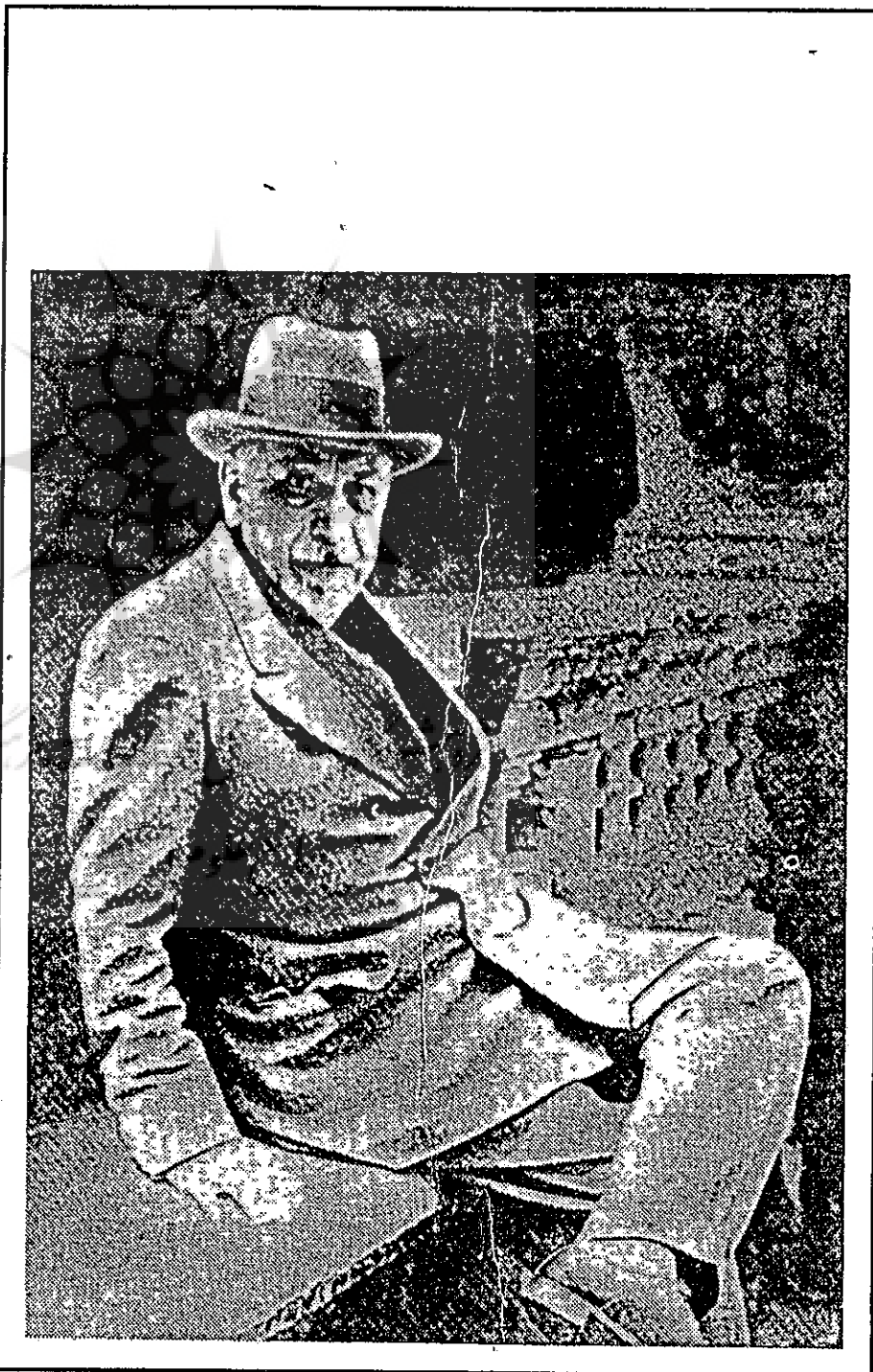
اشاره:

لویجی پیراندللو نماینده و معرف راستین تئاتر معاصر ایتالیا است. وی در سال ۱۹۲۴ به دریافت جایزه نوبل نائل آمد. پیراندللو اندکی دیر به عرصه تئاتر گام نهاد، آن هم در مقام یک نویسنده برجسته. پیراندللو مردم پسند پس از سالها کار سخت و نامأچور به عنوان نویسنده و معلم با یک زندگی داخلی رقت بار در عرصه تئاتر - که در آن خویشتن را بسیار راحت احساس می‌کنند - این امکان را پیدا می‌کند تا کار عظیم و دشواری را که در پیش روی دارد، به انجام رساند و تئاتر را ناگزیر سازد تا طرز تفکر و تلقی جدیدی را منعکس کند.

این طرز فکر جدید به تم آثار وی باز می‌گردد. درام پیراندللو اگر ذهنی نباشد، هیچ نیست و تم اصلی آن که به شیوه‌ای دراماتیک در اکسیونی بسیار دقیق تجسد یافته، نسبت زندگی ذهنی ما است. مسأله هویت یا اتحاد با موضوع که اینک بسیاری از نویسندگان توجه خویش را بدان معطوف داشته‌اند را می‌توان در نوشته‌های ۶۰ سال پیش پیراندللو سراغ گرفت.

روی آوری پیراندللو به درام، خصوصاً نمایشنامه‌های «شش شخصیت در جستجوی نویسنده»، «هر طور که بخواهید» و «هنری چهارم» تنها به علت وسعت فوق العاده، سرشاری و پری زندگی نیست که ما را به جهان اشخاص و وقایع عظیم می‌برد.

با اینکه نمایشنامه‌های وی عمیقاً تراژدیک یا بسیار کمیک هستند اما در بیان تئاتری خود مقنغ‌اند و با موفقیت به آنچه در بازی روی صحنه قویاً عینی است، تعلق دارند و در عین حال می‌توانند در آینه‌ها پی که نورشان را به قاعده تنظیم کرده باشند، آشفستگی درون و تردید ذهن و خیال مختل زمان ما را منعکس



سازد و در این رهگذر از استادان قرن نوزدهم گامی فراتر نهد. نوشته های پیراندللو اگر چه بلند هم نباشد متعلق به عصر ما هستند که ممکن نبود پیشتر بوجود آیند و یا به خودی خود فهمیده شوند.

از فلسفه پیراندللو و پیراندلیسم به مثابه دیدگاهی کلی و مفهوم یافته از زندگی سخن بسیار رفته است. از زمان نوشتن رمان «مرحوم ماتیا پاسکال» به بعد هر اثری از آثار پیراندللو مباحث تازه ای را در کشف مسائلی که در پس مطالب بفرنج و پیچیده کلام او مخفی شده بودند، رویا روی خواننده و نقد قرار می داد. همانگونه که «چاکومو دیندی» نوشته است پیراندللو نویسنده ای است که نمی توان او را به سادگی درک کرد. از این روی نقد نیز در برابرش ناتوان می نماید برای کشف حقیقت هنر او نیازمند به کالبد شکافی و پژوهش عمیق در آثار او است و ناقدان نه چندان توانا نیز با فانوس های کم سویشان گام برمی دارند تا هزار توی ذهن او را بیابند و دریابند. نهای کلی آثار پیراندللو به ظاهر همان چیزی است که از آن به عنوان فلسفه یاد می کنند و نقد در نهایت به منظور درک سریعتر این فلسفه به تجزیه و تحلیل آن می پردازد. ریشه ای این شیوه از نقد تحقیقی است در اندرون همان فضای فرهنگی که نویسندگان در آن شروع به کار کرده است و می توان گفت یکی از دلایل عدم شناخت پیراندللو فلسفه ای حاکم «پند تو کروچه» فیلسوف صاحب نام بر فضای ایتالیا بوده است آنگونه که حرفش برای همه حجت بوده است، دوره ای مشخص نفوذ تفکرات «کروچه» را می توان دوره ای دانست که از طرفی در صدد پرکناری و رد مکاتب «اثبات گرایی» و وابسته ای به آن «ناتورالیسم» و رئالیسم و سایر فلسفه های اثباتی، علمی و تجربی» برمی آید و از دیگر سوره راه را برای درک هنر و فرهنگهای جدید تنگ می سازند، نه پوزیتیویسم را می پسندند و نه مکاتب جدید را تحویل می گیرند. بدین ترتیب ناقدان طرفدار کروچه (روسو، مومیلی، انو، فلورا...) و سایر وابستگان به او همچون استادشان کروچه عمل می کنند یعنی در مناسبات شان مانع و سدّ جدیدی را در درک محتوای آثار پیراندللو بوجود می آورند که سبب افول ارزش هنر او و در نتیجه عدم درک آثارش می شود. البته این عدم شناخت صحیح بیش از پیش، گریبانگیر و بسته به تفکرات کروچه می باشد تا سایرین. حقیقت این است که پیروان واقعی

پیراندللو نیز به ظاهر قضا یا توجه دارند و او را به جنبه های حاشیه ای دنیایش ختم می نمایند و به نمایش طبایع دردناک و منفی زندگی که تنها یکی از عناصر مهم موضوعات اوست می پردازند و این بدان معناست که تنها جنبه های ریستی و ناتورالیستی را مد نظر قرار می دهند. بر خلاف آن دو برداشتی که موفقیت نویسنده را به تأخیر انداخت آدریانو تیلگر در کتاب «ثوری نقد هنری» که در سال ۱۹۱۲ به چاپ می رساند به دفاع از فلسفه ای پیراندللو می پردازد و در تئوری خود با بازنگری و رجوع به فلسفه ای زندگی آنتی تزو تزایده آلیسم را به دو بخش شعر و غیر شعر منقسم می کند و فرم و زندگی را جایگزین آن می سازد که این نوع دوم از تفکر با اشعار اولیه ای پیراندللو تطابق بیشتری دارد «آیا زندگی شکل می بخشد و یا نه شکل شاکله را؟ او از این طریق به بررسی آثار پیراندللو می پردازد. و نیز در رساله ای تحقیقی خویش تحت عنوان «بررسی تئاتر معاصر» (۱۹۹۲) باز هم از پیراندللو سخن می راند:

«من نشان دادم که تمامی دنیای پیراندللو متمرکز بر برداشتی از زندگی دردناکی بوده که خود حاصل نوعی آشفتنگی است که دنیا برای این آشفتنگی و تناقض آفریده شده است و ما مجبور به ارائه ای فرمی هستیم که نمی توان آن را مشخص و محدود ساخت، زندگی چیزی نیست مگر دیدی از تناقضات که از فرمی به فرم دیگر تغییر می یابد در نتیجه این تقابل و تضاد به عنوان هسته مرکزی هنر پیراندللو قابل مشاهده است.

بر اساس نکات مطرح شده یک نوع ارتباط میان پیراندللو و تیلگر پدید می آید که این نیز خود نوعی محدودیت را ایجاد می کند که سبب حبس هنرمند در قالب یک فرم می باشد؛ با وجود اینکه کروچه برداشت تیلگر را پذیرا می شود و لیکن با تغییر و ارائه نمودش ارزش آن را از بین برد هنر پیراندللو را به نوعی دیگر تفسیر و تعبیر می کند؛ بدین ترتیب از او به عنوان فیلسوف یاد می کند اما به تعبیر خودش یک فیلسوف بد، از سوئی پیراندللو خود نسبت به ناقدانی که بیانگر مفاهیم کارها و یانی شهرتش می باشند نظری صریح و روشن ارائه نمی دهد و در داوریهای نوعی دوگانگی به چشم می آید، گاهی آنها را می پذیرد و زمانی در صدد رد آنها برمی آید از یک سو نظریات تیلگر را می پذیرد و از دیگر سو نه تنها به او بلکه به تصور دنیوی که حول و حوش آثارش هستند نیز می تازد. او در نقد

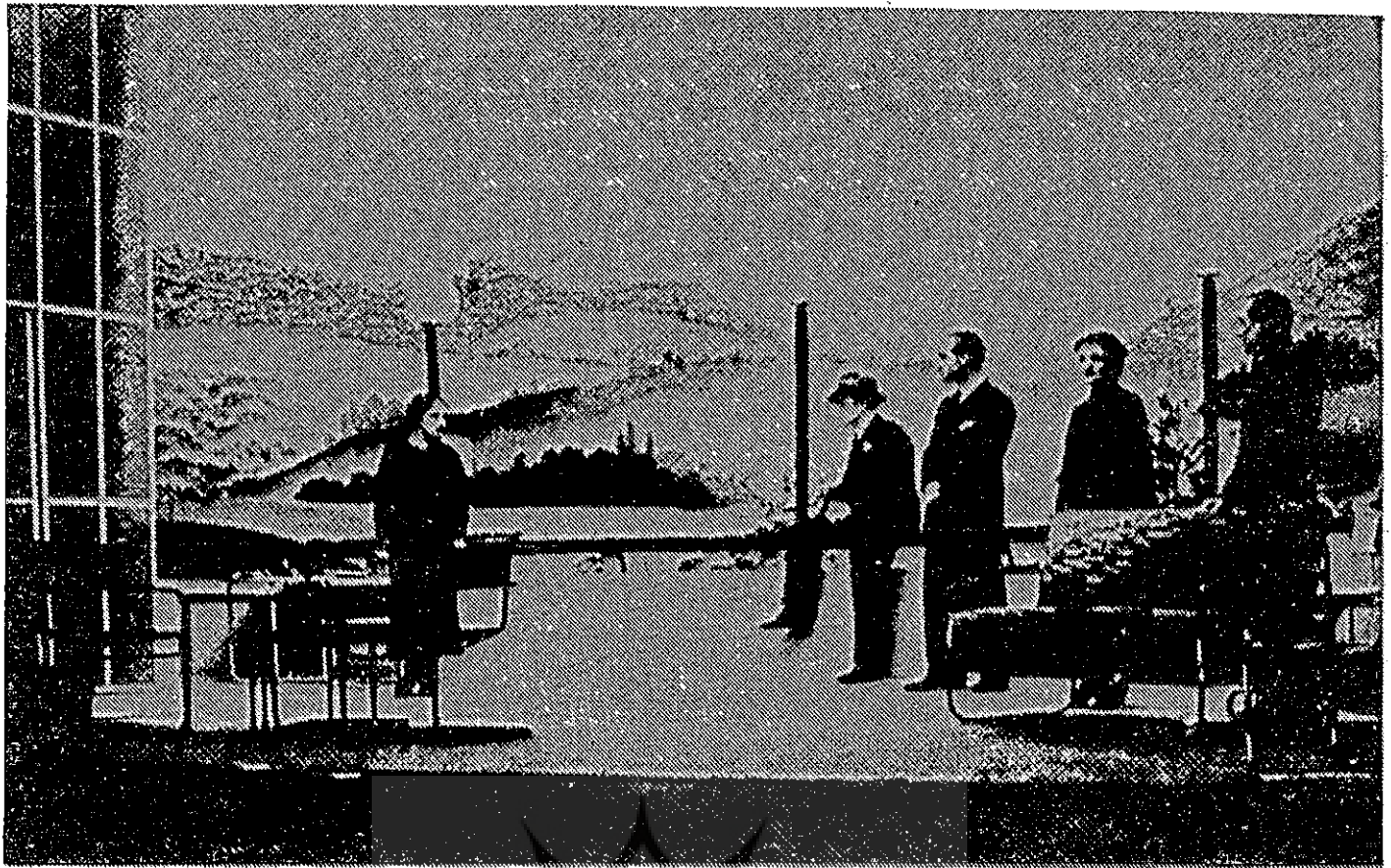
مقدمه ای بر درام اثر دومینکو ویتورینی چنین می آورد: از بین این همه پیراندللوهای متفاوت و جورواجور که دیگران به تصویر کشیده اند و خود را باز نمی شناسم و نمی دانم چه می گویند، این همه، کاریکاتورهایی از من واقعی اند، دل و قلب ندارند و عجیب و غریبند و در جای دیگر اینگونه تأکید می کند: در ایتالیا منتقدین گویا همه می خواهند در کارهای من به دنبال محتوای فلسفی بگردند چیزی که اصلاً وجود ندارد، قول می دهم که در آثار من چنین چیزی موجود نیست.

شاید بتوان گفت تنها «ماسیموبون تمپلی» است که برداشتی روشنفکرانه به دست می دهد و سیر فریافتهای نادرست را کنار می نهد و همچنین متفکر بزرگ انقلابی «گرامشی» درباره ای از یادداشتهای آثار پیراندللو را از نقطه نظر ساختار سیاسی و اجتماعی و نه از نظر جنبه ای، صرف هنری باز می نگرد.

در مجلس یادبود پیراندللو در هفته ژوئن ۱۹۳۷ «بون تمپلی» تأکید می کند که ارزش واقعی آثار این نویسنده ای بزرگ در پی آلیشی اوست که در تمامی کارهایش مشهود است و اولین ویژگی انسان هایی برگزیده و پاکدل چون او این است که نمی توانند قضاوتهای دیگران را برای خویش حجت بدانند. او نیز در بحرانی ناخوشایند و غیرقابل تصور و نیز در برهه ای جنگ جهانی و پایان دوران رمانتیسم قرار گرفت اما با تمامی این فراز و فرودها سلامت و پی آلیشی خویش را پاس داشت. در آثار پیراندللو نیز دنیای رمانتسیم با تمامی ارزشهایی که تا قبل از آن موجود بود و او نیز با آنها زندگی می کرد، به دلیل جنگ جهانی تا آخرین سلول منهدم می شوند.

از اینجا می توان نتیجه گرفت که رد عرصه ای او همزیستی انسانها با یکدیگر نمی توانست سرنوشتی جز انهدام داشته باشد انسانها یا می بایست خود را نابود کرده و یا دست در دست یکدیگر از نو آغاز کنند. نقطه ای اوج هنر پیراندللو در این نیست که منتخبی از موضوعات، سبک یا پرسوناژهای فلسفی باشد او در شرایطی است که انتخاب نمی کند مقاصد و اهدافی را در درونش می پروراند و تمام تنش ها و فراز و نشیبهای خرده بورژوازی ایتالیا را به تصویر می کشاند.

حالت خنثی نسبت به مسائل ندارد اما به طور تعیین فلسفه ای خاصی به کار نبرده است در واقع قصد و بیان حالاتی است که پیشتر جنبه ای روانی دارند همان وضع و موقع



می دهد هرگونه حرکتی که می خواهد با آثارش انجام دهد.

در محافل نقد ادبی معاصر قصد بر این بوده است که پیراندللو را بدون پیراندلیسم مطرح سازند. این بحث شدیداً بر سایر موضوعات سایه انداخته و سبب از میان رفتن مباحث گذشته شده است نقد امروز می خواهد بداند خود او کیست بدان گونه که او را به تنهائی و جدائی از آثارش مورد ارزیابی قرار دهد نوعی ریسک و خطری است که از حد و مرز خود تجاوز کرده و باعث نادیده انگاشتن هنر واقعی و اصیلی است که در نوشته هایش به چشم می آیند و شاید اینگونه عمل کردن به معنای نفی و رد او و به زیر سؤال بردن اهمیت ارزش تفکرات او است. رساله ای جالب توجه تحت عنوان «موضوعات شعری پیراندللو» بحث بسیار جالبی را در این زمینه ارائه می دهد و رساله ای که در آن به حد کافی و وافی کتاب شاعر، مسائل هسته ای را مورد بحث و بررسی قرار می دهد موضوعاتی که اصلیت دارند و محور و مدار بحث شان بیشتر مسائل وجودی انسان است و نیز به همان نسبت نظریات غیر ایدئولوژیکی را که قسمت اعظم نقد امروزی را در مورد پیراندللو تشکیل می دهند، مرکز توجه قرار می گیرد. مباحث

تمپلی، پیراندللو اغلب انتخاب نمی کند و از آن نوع زندگی و شناخت صحبت می کند که روشن نیست و در تاریکی مانده است، شناختی که قدرت ندارد از پیچیدگیها بگریزد و خود را بنمایاند و بدین معنا که بر موضوعی مشخص تأکید نمی کند و در تنگاتنگ بین بودن و نبودن، دانستن و ندانستن انتخاب و غیر انتخاب قدم برمی دارد. و شاید بتوان گفت بحث اخیر انسان بین یقا و زندگی و بودن یا نبودن با نگاه ظریف «گرامشی» کامل می شود شخصی که از خود می پرسد آیا در آثار پیراندللو، «اوموریسم» آیا بیش از هر چیز دیگر جلوه می کند یا نه؟ آیا این طنز نیست که جنبه ی برتری در آثار او دارد؟ یا شاید طنز در آثار او ایجاد همان شک و ظن فلسفی است که از این طریق قصد داشته باشد فیلسوف بازیها را به یاد تمسخر بگیرد و یا دست بیندازد؟ «جاگومو دبندی» در رساله اش عنوان می کند که فلسفه ی او چیزی نیست مگر هوش و نکاویت سرشاری که هدیه ی خداوند منان است و با او زاده شده، دنیای متافیزیکی بی حد و مرزی که وی می تواند از آن به عنوان هسته ی مرکزی آثارش بهره ببرد و به او قدرت می دهد که بیش از پیش جلوه کند یعنی همان ماده و موضوع مجزائی که به او اجازه

خاصی که با بوجود آمدن جنگ در اروپا پیش می آید: انسانی که خاطراتش را می سازد، سپس به ورطه ی نابودی می سپارد.

انسانی که بحران هویت پیدا می کند در واقع باید بگوئیم دنیای وی یک دنیای انبوه و فراگیر است که مربوط به عده یا گروه خاصی نیست و می توان آن را در نوع تلقی و تفکر و برداشتهای دیگر نویسندگان هم عصر او به وضوح مشاهده کرد و در همین فراگیری است که گریز و پیزاری از زندگی نقش نه چندان ضعیفی در زمان خود بازی می کند، این گریز و گذر در دوره ی خاصی پایه و اساس تمامی ادبیات اروپا را می سازد و می توان آن را در آثار نویسندگانی چون «پروست»، «جوئیس» و «کافکا» به وضوح مشاهده کرد. اما آنسوی سکه ویتالیسیم یا شور زندگی است، شناختی از زندگی اما ضعیف و غیر منطقی، ناخواسته و ناتوان و تهی از امید با تمامی پیچیدگی هایی که نمی تواند آن را باز شناسد و امیدی به حل آنها ندارد. این نوع از شناخت همانند معرفتی است که توده های خرده بوژوا در جامعه دارند و از نظر پیراندللو نوعی از زندگی در جامعه ی جنگ زده ای که تمامی دست آوردهای انسانی آن از میان رفته و نابود گشته اند. به نظر «بون

یاد شده به بررسی آثار وی از نقطه نظر جهان بینی و مفاهیم کلی و نگرش او در جهان پیرامونش می پردازد یعنی برداشت و تصورات دنیوی از جهان هستی، که در مبحث «اموریسم» مطرح می شود. بهتر آن است که بگوئیم رکن کین آثار پیراندللو کمذی است که رفته رفته به تراژدی ختم می شود یعنی در واقع این دو، دو روی یک سکه اند تراژدی در این آثار عاری از ریشه های حماسی است او چون ورگا از شخصیت های داستانش قهرمان می سازد. موضوعاتش جمع اضدادندبدان معنا که مرتباً آنها را از نقطه نظر چند گانگی دیالکتیکی بسط می دهد و از یک احتمال وجودی و پذیرش غیر مشروط از واقعیت به سمت زندگی حاضر ختم می کند در حالی که آثار «ورگا» ناشی از درک ساکن و غیر معقولی از زندگی است که در محدوده ی آن شاعر یا نویسنده این قدرت را دارد که تراژدی یا درام جاودانه و مکرر بشری را می شناسد و بیاید آن نوع از تراژدی که کلامی دائم از فقر است و چون موضوعاتش در این زمینه تکراری و قدرت خلاقه ی بسیاری یافته است بر خلاف آثار پیراندللو موضوعات متفاوت و متنوعی می باشد. رساله ی یاد شده در مقام مقایسه تراژدی پیراندللو با سایر تراژدیها برمی آید و به عنوان مثال تراژدی غیر حماسی او را در مقابل تراژدی «ورگا» قرار می دهد و یادآور می شود که طنز در تراژدی پیراندللو متفاوت از کارهای ورگاست یا از واقعیت های زندگی سرچشمه می گیرد یعنی رئالیسم، شخصیت های ورگا مشهور می شوند و حماسه می آفرینند که نسبت به شخصیت های پیراندللو حالت ایستائی دارند. در آثار پیراندللو اولین شکاف که در اتحاد و پیوستگی حقایق توسط کمذی صورت می پذیرد اینگونه عمل یا اتفاق، به طور آگاهانه آنگونه رخ می دهد که نمی بایست و حاصل کار اموری است که از حالت طبیعی و واقعی خود خارج شده و رخ می نمایند. و حال در این محدوده ی بحرانی امکان ارزشیابی این آثار در چارچوب ادبیات و فرهنگ معاصر به دست می دهد، بحرانی که در محدوده ی آن مفسرین بزرگ ادبی چون کافکا و پروست و پیراندللو وجود دارند. با اینگونه ارزشیابی معیارهای قدیمی قوت خود را از دست داده و قاعده ی خاصی برای تمیز پدیده های عادی و غیر عادی و صحت و سقم و زیبایی و زشتی وجود نخواهد داشت. زیاد هم از مطلب دور نیفتاده ایم، اگر بگوئیم که جدل و مخالفت «کروچه» بر علیه پیراندللو در واقع جدلی است فلسفی بر علیه

بحران ارزشهای بورژوازی و یا بهتر بگوئیم نفی ناامیدانه اش از مسئله ای که غیر قابل مخالفت است، مخالفت با ناامیدیهای پیراندللو در قبال ارزشهای بورژوازی. او همه چیز را زیر علامت سؤال می برد و دست می اندازد در موضوعاتی که طرح می کند همه چیز مسأله ساز می شود، همه چیز ممکن می شود، تصور روزمرگی و یک پارچگی زندگی از میان می رود و رفته رفته با انتخابهای بی اساس به اموری خرد و اندک بدل می شود، تنها با مطالعه ی یکی از آثار پیراندللو درمی یابیم که جایگزینی آن در طبقه ای خاص غیر ممکن است زیرا معیار مشخصی برای قرار دادن آن آثار در مرتبه ی طنز یا تراژدی و یا کمذی وجود ندارد. آنها را رئالیستی بدانیم یا اثری غیر رئالیستی بخوانیم؟ و این هرگز بدان معنا نیست که وی (جویس، کافکا و سایر مفسرین درام معاصر) قربانی نوعی از آشفتگی ایدئولوژیک و با بحران زیباشناختی باشد، بلکه این نشان از انعکاس شدید واقعیات کنونی در وجود آنهاست.

ذهنی گرائی در آثار پیراندللو هرگز به معنای درون گرائی یا خودشیفتگی وی نبوده بلکه او ارزشهای تصنعی و ساختگی زندگی روزمره را پذیرا نمی شود و عدم تجانس او با این قضایا به شکلی از ترک و رهایی فرمهای موجود زندگی متجلی می شود و در نوعی از بی هویتی فرم خاصی می یابد و در پایان ضمن اینکه به دنبال اشکالی است که از ذهنیاتش زده شده به فرم و اشکالی که هر لحظه در جریان زندگی پدید می آید، علاقه مند می شود.

بدین ترتیب انسان تنهای پیراندللو نزدیکی بسیاری با اولین قهرمان جویس و یا پرسوناژهای کافکا دارد و فراموش نکنیم که تمام غور و تدقیق دنیای روان شناختی پیراندللو قیل از ابداع و کشف نظریات و فرضیات علمی فروید و دیگران است اگر امروز پیراندللو همچنان بر تارک درام نویسی جهان می درخشد نه به سبب جهان ذهنی وی که بیشتر زائیده ی تخیل شگرف و تفکر پویای اوست.

پانوشت:

- 1-il fu matio Psgal
- 2- Giacomo Debenedtti
- 3- Benedetto croce

بند ترکروچه فیلسوف، مورخ و مرد نامی ایتالیایی در ۲۵ فوریه سال ۱۸۶۶ تولد یافت و در ۲۲ نوامبر ۱۹۵۲ در ناپل درگذشت پانی جمله ی معروف «انتقاد، نگارنده ی پیش از هشتاد کتاب در تاریخ

ادبیات، تاریخ اروپا، سیاست، اقتصاد، زیاشناسی، منطق و فلسفه و اخلاق

محققی، ضد متافیزیک 4-Positivismo

- 5- Russo
- 6- Momigliamo
- 7- Flora
- 8- Adriano Tilgher
- 9- Dilthey , Simmel
- 10- Domenico Vittorini
- 11- Massimo Bontempelli

۱۲- Gramsci گرامشی منتقد انقلابی و نظریه پرداز سرشناس ایتالیایی که در یکی از نامه های خود درباره ی پیراندللو می نویسد: «هیچ می دانی که من خیلی بیش از تیلگر ارزش نمایشنامه های پیراندللو را کشف کردم و به موفقیت آنها کمک کردم؟ من درباره ی پیراندللو به قدری مقاله نوشته ام که می توان کتابی دوپست صفحه ای از آنها ساخت در آن روزها چیزهایی که درباره اش گفته ام حقیقتاً هم تازه بود و هم ابتکاری، نمایشنامه های پیراندللو را در آن زمان یا از راه شفقت به دیده ی اغماض می نگریدند یا به وضوح به ریشش می خندیدند»

- 13- Massa
- 14- Smania diviveye
- 15- Proust
- 16- Joyce
- 17- Kafka
- 18- Vitalism
- 19- Umorism

۲۰- Verism مکتب ادبی که پایه گذار آن داستان نویسی و واقع گرایی ایتالیایی «ورگا» بود: نوعی نهضت بر ضد رمانتیسم بود به شکلی که به ارائه ی مسائل واقعی می پرداخت بدون آنکه با عواطف شخصی و ملی آنها را ملایمتر کند.